

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید





## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و سی ام





آقای علی از تهران



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۵۰ گنج حضور

فراغتی دَهدَم عشق تو ز خویشاوند  
از آنکه عشقِ تو بنیادِ عافیت برگند

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۳۷

یکی شدن با زندگی ما را رها و آزاد از همانیدگی‌ها و چیزهایی که به آنها چسبیده‌ایم می‌کند. اگر ما متوجه اصل خود و مرکزی که بی‌نهایت است، باشیم دیگر عافیت و خوشی و لذات اَفل را گدایی نمی‌کنیم، دیگر برای جذب دیگران خودنمایی و رقابت نمی‌کنیم و حرص نمی‌زنیم و حسادت و تنگ‌نظری نمی‌کنیم و خودمان را دوست داریم و حتی در تنهایی برای خود کافی هستیم و خوشحال و سرحال.



پس وقتی متوجه این شدیم که جامعه و من‌های ذهنی به ما راه اشتباه را نشان دادند و به ما گفتند که باید بهترین باشیم و پولدارترین و معروف‌ترین و شهوت‌ران‌ترین، و ما هم درد همه اینها را در خود و دیگران شناسایی کردیم، تسلیم می‌شویم و راه درست را از زندگی و بزرگانی که به زندگی وصل هستند، می‌گیریم و بعد از آن مرکز ما خالی از انواع درد و خواسته و گدایی و حسرت می‌شود و عشقی در ما زنده می‌شود که با آن شاد بی‌سبب هستیم و دیگر گدای لذات گذرا نیستیم، پس از آن چیزهای به ظاهر کوچک مثل صدای گنجشک و یا دیدن درختی و یا سکوت یک بیابان ما را خوشحال و شاد می‌کند. در واقع زندگی و احساس امنیت و انرژی و عقل درست را باید از خود زندگی که از درون ما می‌جوشد، گرفت نه از بیرون، وقتی از درون بگیریم، پادشاه درون خود می‌شویم و در هر شرایطی چه دارا و چه ندار، چه کارمند و چه کارفرما چه با ظاهری به ظاهر معمولی و چه به ظاهر زیبا چه بالا شهری و چه پایین شهری، چه ایرانی و چه اروپایی حال خوش بی‌سبب ما تکان نمی‌خورد.

از آنکه عشق نخواهد به جز خرابی کار  
از آنکه عشق نگیرد ز هیچ آفت پند

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۳۷  
-آفت: بلا، زیان

زندگی هر چه را که با من ذهنی ساخته باشیم، خراب می کند تا ما را متوجه کند که خود را در چیزی زندانی نکنیم و محدود و معتاد نشویم، چه رابطه‌ای باشد، چه حرفه‌ای باشد، چه مقام و زیبایی و هنر و یا حتی معنویت ظاهری باشد، البته می شود با چیزهای بیرونی بود اما همانیده و محدود نبود و از آنها زندگی گدایی نکرد، مثلاً می شود همسری بود و یا هنرمندی بود و یا مقامی داشت اما به آنها اعتیاد نداشت و در درجه اول به زندگی با مرکزی عدم و خالی وصل بود. اگر تسلیم باشیم و توکل صد در صد داشته باشیم و شهامت کنار گذاشتن عقل من قلبی را داشته باشیم، زندگی، درون و بیرون را برای ما بهشت می کند. پس از حالا متوجه اتفاقات باشیم و در برابر آنها فضا را با صبر، پرهیز و سکوت و شکر باز نگه داریم تا زندگی ما را بسازد و به اصل و حقیقت زندگی تبدیل کند.



چه جای مال و چه نام نکو و حرمت و بوش؟  
چه خان و مان و سلامت چه اهل و یا فرزندان؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۳۷  
-بوش: جماعت مردم، مجازاً کر و فر و خودنمایی

وقتی طعم یکی بودن با زندگی و شادی بی سبب و سکوت درونی را بچشیم، دیگر داشتن و نداشتن چیزهای بیرونی و یا کم داشتن و زیاد داشتن آنها و یا دیده شدن و نشدن نمی تواند روی کیفیت زندگی درونی ما تاثیر بگذارد، زیرا ما مستقیم به بی نهایت زندگی وصل شدیم و حس امنیت و آرامش را از درون دریافت می کنیم، شادی و آرامشی دریافت می کنیم که حاضر نیستیم آن را با مقام و شهرت و شهوت رانی و چیزهایی از این قبیل عوض کنیم.

هر کسی در عجبی و عجب من این است  
کاو نگنجد به میان، چون به میان می آید؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۶

زندگی بی نهایت است و این بی نهایتی بطور غیر منطقی و ناباورانه البته با ذهن در چیزی به نام من و یا ذهن زندانی شده و همین من باید با شناسایی این امر و درک این موضوع شروع به بی اهمیت کردن خود یا من که شامل انواع گدایی ها و خواسته ها و مقایسه ها و باورها و لذت طلبی های خشک کننده است، تا اصل و خداگونگی و انرژی و شادی بی سبب و روحی که به چیزها داده است را آزاد کند و طعم زندگی حقیقی را بچشد.



اول و آخر تویی ما در میان  
هیچ هیچی که نیاید در بیان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

تنها چیزی که اهمیت دارد و با ارزش است مرکز عدم و یکی بودن با خدا و یکی ماندن با زندگی و مراقبت از درونی ساکت و ساکن و آرام است و اول و اول و اول باید صبر کنیم و مراقب باشیم که این فکر و حرف و عمل و چیزی که آن را می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم از طرف من ذهنی و خواسته‌های من ذهنی و توقع و حرص و مقایسه و کم بینی و خودنمایی و واکنش‌گری من ذهنی است یا خیر. متوجه باشیم صبر و سکوت خودش بعد از مدتی به ما نشان می‌دهد که راه اصلی و فکر و حرف و عمل درست و حقیقی و خداپسند کدام است.

خود ندارم هیچ، به سازد مرا  
که ز وهم دارم است این صد عنا

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴  
-عنا: رنج

با هیچ بودن و صفر بودن و سکوت از جنس خدا و بی‌نهایت می‌شویم و این ما را از جنس شادی بی‌سبب و آرامش می‌کند، اما با گدایی و چنگ زدن و محدود کردن و اعتیاد و چسبیدن به چیزها و دیگران و باورها و تعصبات، زندگی خود و دیگران را تبدیل به درد و رنج و ستیزه می‌کنیم.

گر بروید، ور بریزد صد گیاه  
عاقبت بر روید آن کشته اله

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷



کشت نو کارید بر کشت نخست  
این دوم فانی است و آن اول درست

کشت اول کامل و بگزیده است  
تخم ثانی فاسد و پوسیده است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸ تا ۱۰۵۹

با من ذهنی و قلبی و تقلیدی در دور باطلی افتادیم که اگر از این دایره بیرون نپریم، ممکن است دیر شود و تلف شویم، زندگی با یک اتفاق و یا با گرفتن چیزی به ما نشان می‌دهد که باید به بی‌نهایت و اصل خود بازگردیم و مرکز را عدم کنیم و به زندگی بی‌نهایت وصل شویم اما ما باز هم از یک اعتیاد و همانیدگی و چسبیدن به چیزی و یا کسی دیگر و یا باوری دیگر به دیگری و دیگری می‌پریم و با ستیزه و مقاومت به زندگی اجازه وصل نمی‌دهیم، اما زندگی ما را رها نمی‌کند و تا جایی که می‌شود می‌خواهد بازی من ذهنی ما را خراب کند و خوشبحال کسی که متوجه شود و تسلیم شود تا خود و دیگران را تلف نکند.

چون تو گوشتی، او زبان، نی جنس تو  
گوشتها را حق بفرمود: انصتوا

کودک اول چون بزاید شیرنوش  
مدتی خاموش باشد، جمله گوش

مدتی می بایدش لب دوختن  
از سخن، تا او سخن آموختن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲-۱۶۲۴



برای شناسایی و عدم کردن مرکز خود باید توجه روی خودمان باشد و گوش‌های خود را به خدا و بزرگانی که به او وصل هستند بدهیم و تفسیر و تعبیر و حدس و گمان و فلسفه بافی و معنوی نمایی و هر چیزی از این قبیل را مدتی کنار بگذاریم تا همچون نوزادی که حرف زدن را با دیدن مادر یاد می‌گیرد ما هم از زندگی راه حقیقی را یاد بگیریم و چیزهایی، که من‌های ذهنی به ما یاد دادند را فراموش کنیم. به عبارتی از صفر شدن و هیچ شدن نباید ترسید، کسی که صفر می‌شود به عقل و خرد بی‌نهایت زندگی وصل می‌شود و هر وضعیت و لحظه را با عقل زندگی پشت سر می‌گذارد.

با سپاس از همه

علی از تهران



خانم توران از استرالیا





با سلام و عرض ادب و احترام خدمت آقای شهبازی عزیز و بزرگوار و کودکان عشق و عزیز و دوستان عزیز و بزرگوار

متنی برگرفته از برنامه ۹۷۱ و تغییرات ایجاد شده در بنده از این برنامه بی نظیر:

مکن ای دوست، نشاید که بخوانند و نیایی  
و اگر نیز بیایی، بروی زود، نیایی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۱۷

در این بیت مولانا، من شناسایی کردم باید یک تغییراتی در خودم ایجاد کنم و باید از این من ذهنی توهمی محدود اندیش بیرون بیایم و این که من سبب سازی می کنم و به جای خداوند تصمیم می گیرم و فکر و عمل می کنم اشتباه است و شایسته نیست، و معتقد شدم که فقط قضا و کن فکان و خرد کل، می تواند زندگی مرا اداره کند، و فهمیدم به جای خدای عینی نباید یک خدای توهمی را بپرستم. و اگر هم بیاید چون مرکز هر لحظه همانیده هست، با ذهنم قضاوت و اندازه گیری می کنم، او نمی ماند.

هله ای دیده و نورم، گه آن شد که بشورم  
پی موسی تو طورم، شدی از طور، کجایی؟

مولانا، دیوان شمس، غزل ۲۸۱۷

حالا که تو هم چشم من و هم نور چشم من هستی، آیا شایسته هست با این چشم حسی ام و عقل من ذهنی ام  
بینم؟

پس الان وقتش شده که هم این مرکز همانیده، این پارک من ذهنی را متلاشی کنیم و بهم بریزیم، ولی  
خوشبختانه این پارک من ذهنی مرا قبل از این که من انقلاب بکنم خداوند، زندگی بهم ریخت، و چون من این  
برنامه بی نظیر گنج حضور را مداوم گوش می کردم و مرتب قانون جبران را از همان ابتدا شروع گوش کردن،  
اجرا کردم این بهم ریختن پارک من ذهنی بنده را خیلی از جا نکند، و مقاومت و قضاوت نکردم و زیاد دچار ترس  
و خشم و استرس و دیگر هیجانات منفی نشدم.



از مسبب می‌رسد هر خیر و شر  
نیست اسباب و وسایط ای پدر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

ابتدا می‌خواهم قصه‌ام را قبل از گوش دادن این برنامه بی‌نظیر بگویم.

قبل از گوش دادن من همه هیجانات منفی ایجاد شده از این مرکز همانیده را خیلی زیاد داشتم، که عبارتند از ترس، خشم، حسادت، استرس، زیاده‌خواهی، کینه، توقع و رنجش، و حرص و دردهای حاصل از این هیجانات، و به یک بیماری لاعلاج دچار شدم که عضوی از بدنم را برداشتند، و همچنین چندین سال ناراحتی معده شدید داشتم، این قدر دکترها دارو برام تجویز می‌کردند که شکمم از داروها پر می‌شد و دیگر اشتهایی برای خوردن غذا نداشتم، و همچنین افسردگی هم داشتم. بعضی شبها یک حالت خفگی بهم دست می‌داد حتی اگر زمستان هم بود می‌بایست زود برم تو حیاط. از نظر مالی وضع مان خیلی خوب بود ولی نه آرامش داشتم و نه سلامتی.

بکن ای دوست چراغی، که به از اختر و چرخ  
بکن ای دوست طیبی، که به هر درد دوایی

مولانا، دیوان شمس، غزل ۲۸۱۷

حالا بعد از گوش کردن به این برنامه بی نظیر، اوایل که شروع کردم به گوش کردن این برنامه به علت یک سری مشکلاتی که داشتم پاهایم هم سودا شده بودند. چند مدت بعد از گوش دادن به این برنامه هم پاهایم درمان شدند، بدون اینکه دکتر بروم و هم ناراحتی معده‌ام و هم افسردگی‌ام درمان شد. ولی الان آن ثروتی که قبلاً داشتیم، نداریم. ولی خدا را شکر هر چه هست عالیه، خیلی آرامش دارم، ثبات دارم، ساکن هستیم، الان دیگر از خدا غیر خودش خداوند چیزی را نمی‌خواهم. قبلاً کلی مهمونی می‌دادم برای تأیید و توجه و با کلی کارافزایی. الان دیگر هیچکس سراغم را نمی‌گیرد و حاله را هم نمی‌پرسند، ولی خدا را شکر حال اصلیم خیلی خوبه.



عاشق حالی نه عاشق بر منی  
بر امید حال بر من می تنی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸

دیگر شناسایی کردم شایسته نیست عاشق حال من ذهنی باشم، و شناسایی کردم نمی شود هم عاشق زندگی باشی و هم عاشق من ذهنی خودت. این یعنی منافق بودن است و شایسته نیست.

هین مکش هر مشتری را تو به دست  
عشق بازی با دو معشوقه بد است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۵

خدا را شکر الان دیگر این کوه من ذهنی ام تا حدود زیادی ساکت شده، و رفتن آن به سبب‌سازی خیلی کم شده، دیگر من ناظر و شاهد او هستم، دیگر هر رویدادی که پیش می‌آید آن را می‌بینم، نمی‌ترسم و دچار استرس نمی‌شوم، و روی آن کنترل دارم.



و پندار کمال ندارم، و دیگر دیگران را خبر و سنی نمی‌کنم. این هیجانات ایجاد شده از من ذهنی‌ام خیلی خیلی کم شده، ولی هنوز صفر نشده.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه  
صدر بگذار صدر توست راه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

و همچنین من از کودکان و جوانان عشق یاد گرفتم که دیگر از کوچک شدن، و خارشدن این ناموس و حیثیت بدلی من ذهنی‌ام، نمی‌ترسم.

و خداوند را بی‌نهایت شاکرم به خاطر وجود این برنامه بی‌نظیر و جاودانه.

با احترام  
توران از استرالیا



خانم پروین از مهاباد





با سلام بر پدر معنوی استاد شهبازی و همراهان گنج حضور.

برگرفته از برنامه ۹۶۰

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹

گفته او را من زبان و چشم تو  
من حواس و من رضا و خشم تو

رو که بی یسمع و بی یبصر توی  
سر توی، چه جای صاحب‌سر توی

چون شدی من کان لله از ولّه  
من تو را باشم که کان الله له

خشم خداوند از جنس خشم ما نیست، از جنس نعره مستانه است، از جنس قدرت عمل است، از جنس قدرت انسانی مثل مولانا است، که این همه دانش و بیت خوب را در اختیار ما گذاشته است. خشم عاشقان مثل خشم من ذهنی نیست، در واقع برای تغییر جهان است، قدرت عمل است نه تنها قدرت عمل است، بلکه قدرت عملی است که از قوه به فعل در آمده است .

از مولانا از قوه به فعل در آمده است می گوید: که من هم زبانت می شوم، هم چشمت می شوم و هم حواست می شوم، هم رضای تو می شوم، هم خشم تو. یعنی فضا را باز کن و صاحب سر نیستی، صاحب سر من ذهنی است. پس ما سر خدا هستیم و در نتیجه فضا را باز می کنیم، می گوییم که ما برای خدا هستیم، آن موقع خدا هم برای ما است .

با تشکر فراوان پروین از مهاباد





خانم فریده از هلند



بانگ دیو

وقتی ما تصمیم می‌گیریم که روی خودمان کار کنیم، همان موقع است که من ذهنی ما هم که نماینده دیو هست، شروع به کار کردن میکند. و مدام دم میزنه که روی خودت کار نکن، چراکه ممکنه خیلی از چیزهای دنیایی را از دست بدی و بینوا بشی، یا مثلاً محتاج دیگران بشی و از این قبیل.

بانگ دیوان، گله بان اشقیاست  
بانگ سلطان، پاسبان اولیاست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۳

تا نیامیزد، بدین دو بانگ دور  
قطره‌ای از بحر خوش با بحر شور

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۴  
-اشقیا: بدبختان



باید این بانگ را شناخت و فریب سر و صداهایی را که در سر ما می‌کند، نشنیده گرفت. سر و صدای سرِ ما، بانگ دیو و من‌ذهنی ماست.

گفت شیطان که بما اغویتنی  
کرد فعلِ خود نهان، دیو دنی

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

شناخت و تشخیص این سر و صدای دیو علاعمی دارد. از قبیل آنکه به ما می‌گوید: قبول مسئولیت نکن و بگو تقصیر من نبوده، بگو من بلد نبودم و پدر و مادرم هم به من یاد ندادند.

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا  
او ز فعل حق بُد غافل چو ما

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

اما بانگ دیگری هم در درون ما شنیده می‌شود، که بصورت قبول مسئولیت رفتار و اعمالمان شنیده می‌شود. مردم بطور عام گروه گروه از حرص و شهوت این دنیا برای فرار از این لحظه و اتفاق این لحظه، که قضا و کن فکان خداوند هست به سمت آتش همانیدگی‌های دنیایی پناه می‌برند. چون فکر می‌کنند برای نجات از غم و دردهایشان باید فضا را بسته و به جای صبر و دردِ هوشیارانه به فضا بندی و تحمل درد پناه ببرند.

دردِ هوشیارانه را آتش می‌بینند و به سمت آب همانیدگی‌های دنیا فرار می‌کنند. چراکه بوسیله همان بانگِ دیوِ درون، سحر و جاده شده‌اند، و همه چیز را برعکس می‌بینند.



گر نه نفس از اندرون راهت زدی  
رهزنان را بر تو دستی کی بدی؟

ز آن عَوَانِ مُقْتَضَى که شهوت است  
دل اسیرِ حرص و آز و آفت است

زان عَوَانِ سرّ، شدی دزد و تباه  
تا عوانان را به قهرِ توست راه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۴۰۶۳ تا ۴۰۶۵

—حدیث

—«أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ»  
«سرسخت‌ترین دشمن تو، نفس تو است که در میان دو پهلویت (درونت) جا دارد.»

چنین ساحری در باطن و درون ما پنهان شده، که در وسوسه‌گری نفس، سحری نهفته شده است. پس نتیجه سحر شدن و عدم تشخیص بانگ دیو درون خود، انسانها تبدیل به راهزنی می‌شوند که نتیجه آن زدن راه خود می‌باشد. نفس درون ما راه ما را هر لحظه می‌زند و ما تبدیل به یک دزد می‌شویم، دزد حضور.

طُمطراق این عدو مشنو، گریز  
کو چو ابلیس است در لَج و ستیز

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۷-۴۰

حضرت مولانا میفرماید: سر و صدای این دشمن درونیت را مشنو و تا میتوانی از آن فرار کن. ساحر، راهزن، دیو، همین من‌ذهنی خودت است که در سرت هر لحظه دم می‌زند.



و باز حضرت مولانا مژده و نوید میدهد، درسته که من ذهنی، ما را سحر و به دزدی و تباهی کشانده، اما ساحرانی همچون مولانا هستند که می‌توانند جادوی این دیو درون ما را باطل کنند.  
انشالله

بانگ دیوان، گله بان اشقیاست  
بانگ سلطان، پاسبان اولیاست

تا نیامیزد، بدین دو بانگ دور  
قطره‌ای از بحر خوش با بحر شور

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۴۳۴۳ تا ۴۳۴۴

با سپاس فریده از هلند



خانم ایفا از شیراز





به نام خدا

و با سپاس فراوان به مولانای عاشق و سلام و درود به آقای شهبازی معلم عشق.

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد  
بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰

بی‌نهایت خدا در همه جای سرزمین این جهان پر از شادی است. ما اگر آن را با منفی کردن افکار غلط ناسپاسی کنیم، خود او را از خود رانندیم. ما هستیم که جلوی لطف و قهر خدا را می‌گیریم. مولانا به ما اعلام می‌کند که هر دو آن قهر و لطف خداوند به ضد ضروری و به‌جا است.

ناخوش او، خوشی بود در جان من  
جان فدای یار دلرنجان من

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۷۷

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»، من پناه می‌برم به صاحب اختیار حقیقی برای این است که:

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت  
حفت‌الجنه شنو ای خوش‌سرشت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

من با خوشی و ناخوشی خداوند مرکز را عدم می‌کنم و فضاگشایی، آن‌گاه است که جان من تازه می‌شود از رحمت او.

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش  
بهر خشنودی شاه فرد خویش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۷۸

در خداییت ما همه چیز بگنجد. آن درد هشیارانه، عدم، تو را از وسوسه شیطان در امان نگه می‌دارد، «مِنْ شَرِّ  
الْوَسْوَسِ الْخَنَاسِ».

آنکه او بسته غم و خنده بود  
او بدین دو عاریت زنده بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۲

مولانای عشق می‌فرماید: اگر ما انسان‌ها مرکز را عدم کنیم و به غیر خدا اندیشه نکنیم، بی‌نهایت و کوثر ربمان  
شامل حال ماست و الگوی شرطی شده برای ما وجود ندارد.



باغ سبز عشق، کو بی مُتَّهَاسْت  
جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۳

در پناه خدا عشق حاکم است. عارفان، عاشقان، دل‌دادگان مملو از طرب‌سازی در باغ سبز به ثناگویی مشغول هستند.

عاشقی زین هر دو حالت، بر ترست  
بی بهار و بی خزان، سبز و ترست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۴

در آخرین بیت مولانای عشق رسالت بر عاشقان تمام کرد. شاد و سپاس گزار مولانای عشق و استاد شهبازی معلم عشق.

ایفا از شیراز



خانم فاطمه از مازندران





به نام جان و خرد  
موضوع: بی او هیچ و هیچم

بی او نتوان رفتن، بی او نتوان گفتن  
بی او نتوان شستن، بی او نتوان خفتن

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۸۳

هیچ چیز از حیطة و مشیت الهی خارج نیست، بلکه همه کائنات تحت اراده و امر فقط اوست. پس هر کار ما باید با او باشد و گرنه بی او بودن کار را بسیار پر مشقت و سخت می کند. همانگونه که مولانای جان می فرماید: نه می شود جایی برویم به ما خوش بگذرد، نه چیزی که می گوییم نتیجه خوبی از آب در می آید، نمی توانیم با خیال راحت و آسوده نشست، نه خواب آرامش بخش و سبک شیرین داشت. اما با او بودن تنها هنر اصلی که با آموزه های گنج حضور یاد گرفتیم عمل فضاگشایی پیایی و مستمر در اطراف اتفاق که ذهن شرطی شده نشان می دهد، بی اهمیت بدانیم و به اصل خود وفاداری به الست را جد و جدی بدانیم.

با عشق و سپاس فاطمه از مازندران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید